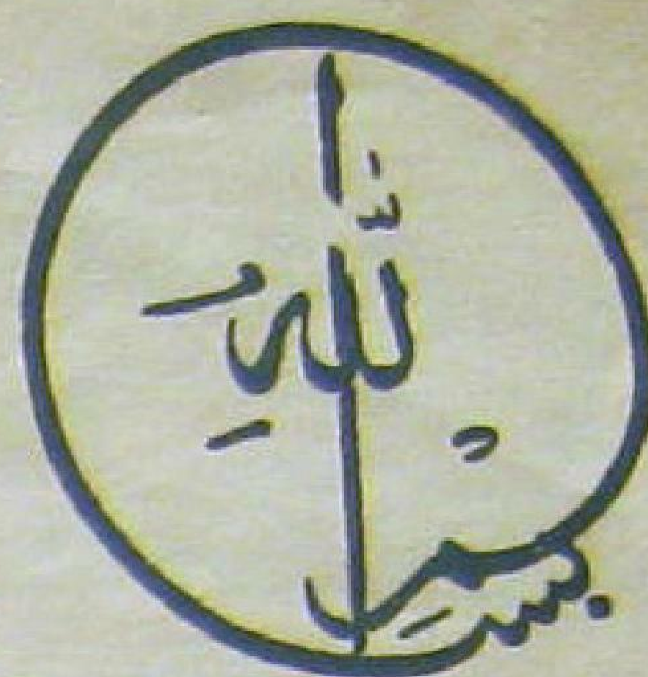
نهال انقلاب

نشریهٔ کودکان و نوجوانان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

شماره ۱۸۸
شنبه ۱۶ تیر ۱۳۶۹
قیمت ۴۰ ریال





قالَ رَسول ا... (ص):
عَلیٌّ أخـي وَ وارِثي وَ وَزيري وَأمِيني
اَلقائمُ بِأمْري

حضرت رسول (ص) می‌فرماید: علی (ع) برادر و وارث و وزیرو امین و جانشین من است.

«ناسخ التواریخ»

نهال انقلاب

واحد تبلیغات و انتشارات
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

نشانی مجله:
تهران ـ خیابان کریمخان زند، نبش خیابان شهید استاد نجات‌الهی، کوچهٔ شهید امانی، ساختمان شهید امانی

تلفنهای مجله:
سردبیری: ۸۱۰۳۲۴۹
امور اجرایی و روابط عمومی: ۸۱۰۳۲۵۱
توزیع (اشتراک): ۹ ـ ۸۱۰۳۲۹۷



در این شماره می‌خوانید:

سخن و سخن

علی(ع) انسان نمونه

عید غدیرخم در پیش است، عیدی که ما شیعیان آن را گرامی می‌داریم و هر ساله سالگرد این روز عزیز را جشن می گیریم.

ما عید غدیر را گرامی می‌داریم، چرا که در این روز بزرگ، مردی بزرگ برای رهبری و راهنمایی یك امت بزرگ انتخاب شد. آن هم به وسیلهٔ بزرگترین مرد تاریخ، یعنی حضرت محمد (ص).

او علی بود، مردی که از نظر علم و شجاعت و تقویٰ نظیر نداشت. او همانگونه که می‌جنگید، عبادت می کرد و همانگونه که عبادت می کرد، به فراگرفتن علم و دانش می‌پرداخت، پس شایسته بود که مردی رهبری مردم را به عهده گیرد که همهٔ خوبیها در او جمع باشد.

به این خاطر بود که پیامبر (ص) هنگامی که حس کرد که دارد روزهای آخر زندگی خود را می گذراند به فرمان خداوند تصمیم گرفت که او را به عنوان جانشین انتخاب کند. به این خاطر وقتی که از آخرین سفر مکه (حجةالوداع) برمی‌گشت در محلی که آن را «غدیر خم» می‌نامند، مردم را جمع کرد و درحالی که حضرت علی (ع) را به مردم نشان می‌داد، فرمود: «هرکس را که من مولا و آقای او هستم، علی هم مولا و آقای اوست.»

و آنگاه با خدای خود زمزمه کرد: ای پروردگار من، هر آن کس که او را دوست دارد، دوستش بدار و هر آنکس که دشمن دارد تو هم دشمن او باش. یارانش را یار باش و آن کسانی که می‌خواهند علی خوار و ذلیل باشد، آنها را خوار و ذلیل کن.

«والسلام»

از امام بیاموزیم

امام خمینی (ره):

برادران و خواهران مسلمان من؛ زیر بار ظلم نروید و هشیارانه نقشه‌های شوم جهانخوران بین‌المللی را که در رأس آن آمریکاست، افشا کنید.

یک برگ از تقویم

امام علی النقی(ع)

روز هفدهم تیرماه، برابر با ۱۵ ذیحجّه روز تولد دهمین پیشوا و امام مسلمین، امام علی‌النّقی می‌باشد.

در روز ۱۵ ذیحجهٔ سال ۲۱۲ هجری قمری، درمحلهٔ «صریا» در شهر مدینه، در خانهٔ امام محمدتقی (ع) نهمین پیشوای مسلمین، نخستین فرزند ایشان، دیده به جهان گشودکه نام او را علی نهادند. امام دهم تا ۷ سالگی تحت تربیت الهی و معنوی پدربزرگوارش بود و بعد از رحلت پدر، مشکلات فقهی و علمی جهان اسلام را، با دانش و بینش خود حل می‌کرد. او هادی وراهنمای امّت بود.

دوران زندگی امام هادی (ع) دوران پرالتهاب و تشویش و روزگار اضطراب بود و در عصر آن حضرت خشونت و بدرفتاری با خاندان علی (ع) و نوادگان و دوستداران او به اوج خود رسیده بود، تا آنجا که در دوران خلافت بنی عباس، هزاران زبان قطع شد و این سزای دوستداران علی و خاندان او بود.

پس از مدتی متوکّل خلیفه عباسی، امام را از مدینه به سامرا تبعید کرد ولی امام هادی با رفتار وعمل خود و باحل مشکلات علمی و دینی مردم به توسعه و گسترش آیین اسلام در بین مسلمانان پرداخت و خود همیشه در صف اول مبازره با انحرافات فکری، مکتبی و ظلم و جور قرار می‌گرفت. او در عصر خود در دانش و فضیلت و شرف انسانی و کرُم و بخشش و مجاهدتهای اسلامی نظیر و همتا نداشت.

به امید اینکه همهٔ ما مسلمانان از رهروان راستین امام هادی، دهمین پیشوای شیعیان باشیم. ولادت این بزرگوار را به همهٔ شما تبریک و تهنیت عرض می‌کنیم.

والسلام

شعر چیست، شاعر کیست



نوشتهٔ بابک نیک‌طلب

زبان شعر

دربارهٔ عناصر مهمّ شعر، مثل: «خیال»، «عاطفه و احساس»، «موسیقی و آهنگ» و «شکل» پیش از این صحبت کردیم. عنصر دیگری را که باید به‌آنها اضافه کنیم «زبان شعر» است، که نقش بسیار مهمّی را در شعر بازی می‌کند. البته ممکن است که «زبان شعر» حرف دل شاعر را مستقیماً بیان نکند و ما می‌توانیم از طریق عنصر احساس و عاطفه ـ بطور اشاره‌ای و غیرمستقیم ـ منظور شاعر را بفهمیم. هر یک از شاعران توانا، سعی می‌کنند زبانِ شعریِ مستقلّی برای خود داشته باشندو به‌همین علّت هم شیوه و سبکِ کار هر شاعری با دیگران فرق می‌کند و سبکهای مختلفی بوجود آمده است.

تفاوت «زبان» شعری به‌دلایل گوناگونی دارد و دامنهٔ آن بسیار وسیع است. یکی از این دلایل، «موضوعات و مضامین» مورد علاقهٔ شاعران است که با توجه به «روحیّهٔ» آنان، انتخاب می‌شود. برای مثال «فردوسی» چون می‌خواهد به‌سرودن داستانهای پهلوانی و نبرد و جنگ بین آنان بپردازد، «زبان» حماسه‌ای را برای خود انتخاب می‌کند و در مقابل، «نظامی» با توجه به‌علاقه‌ای که به‌داستانهای عاشقانه و پندآمیز دارد یک زبان ساده و روان را برای بیان کردن حرفهای خود برمی‌گزیند.

هنگامی که شعرهای «سعدی» را می‌خوانیم، کمتر به‌کلمات و ترکیبهای سخت برخورد می‌کنیم و تقریباً به‌راحتی می‌توانیم همهٔ آنها را معنی کنیم و ممکن است گاهی فکر کنیم که «سعدی» این شعر را در زمان ما سروده است. در حالی که وقتی شعری از «دیوانِ خاقانی شروانی» را مطالعه می‌کنیم، بدون استفاده از کتابهای لغت‌نامه و فرهنگ‌نامه و همچنین آگاهی‌های علمی و ادبی نمی‌توانیم آن شعرها را معنی کنیم و فهم آثار او برای ما مشکل است.

به هرحال این را باید بدانیم که در بین شاعران بزرگ، معمولاً تفاوت زبان وجود دارد. شاعران توانا، همانطور که گفتیم، گاهی کلمات را به گونه‌ای استفاده می‌کنند که معنای اصلی خود را از دست می‌دهد و مفهوم تازه‌ای را پیدا می‌کند.

البته داشتن زبان مستقل برای هر شاعری خوب است و هر «سُراینده‌ای» بایستی با توجه به «زبان» مردم زمان خود و حرفهایی که می‌خواهد بیان کند «زبان» ویژهٔ همان زمان را انتخاب کند ولی افراط و زیاده‌روی در این کار گاهی از گیرایی شعر کم می‌کند. در زمان ما هم هر نوع شعری «زبان» مخصوص خود را

لازم دارد. مثلاً «شعر نو» یک نوع زبان و «قصیده و غزل» هم نوعی زبان ویژهٔ خود را دارند. «شعر کودک و نوجوان» نیز بخاطر خوانندگان آن‌ها دارای نوعی زبان و موضوعهای خاص هستند. در اینجا با خواندن یکی از سروده‌های آقای جعفر ابراهیمی به‌نام «شعری بخوان» این مطلب را تمام می‌کنیم:

«شعری بخوان»

مادر بخوان شعری برایم
تا روحم از آن شاد گردد
شعری که از زیبایی آن
قلبم ز غم آزاد گردد



مادر بخوان شعری برایم
شعری ز دشت و کوهساران
شعری ز دریای پر از موج
شعری ز گلهای بهاران



مادر بخوان شعری برایم
شعری ز نور و روشنایی
شعری ز دریای محبت
شعری ز باغ آشنایی

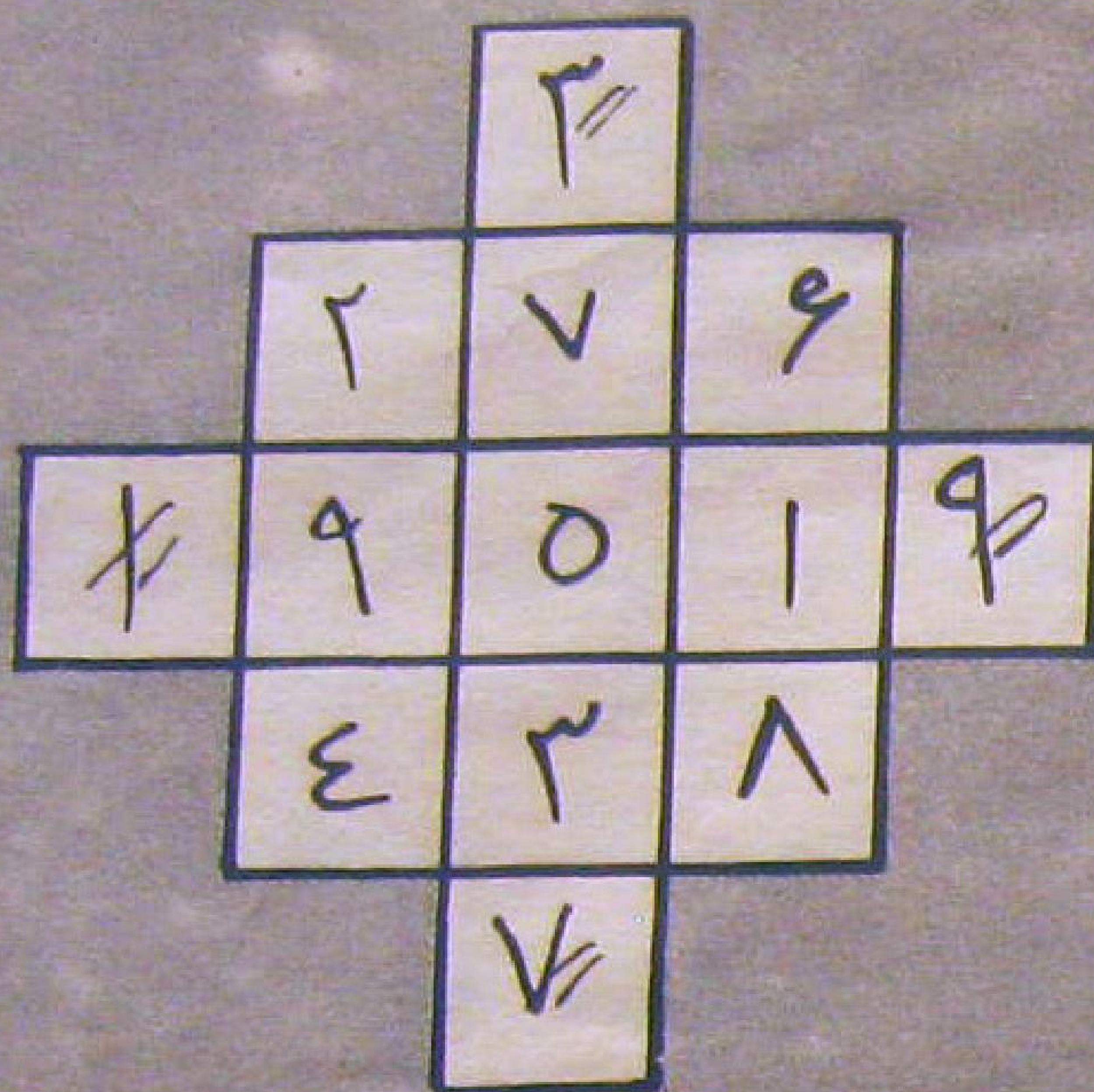


مادر بخوان شعری برایم
از آسمان صاف و آبی
از ماه و مهتاب و ستاره
از روزهای آفتابی

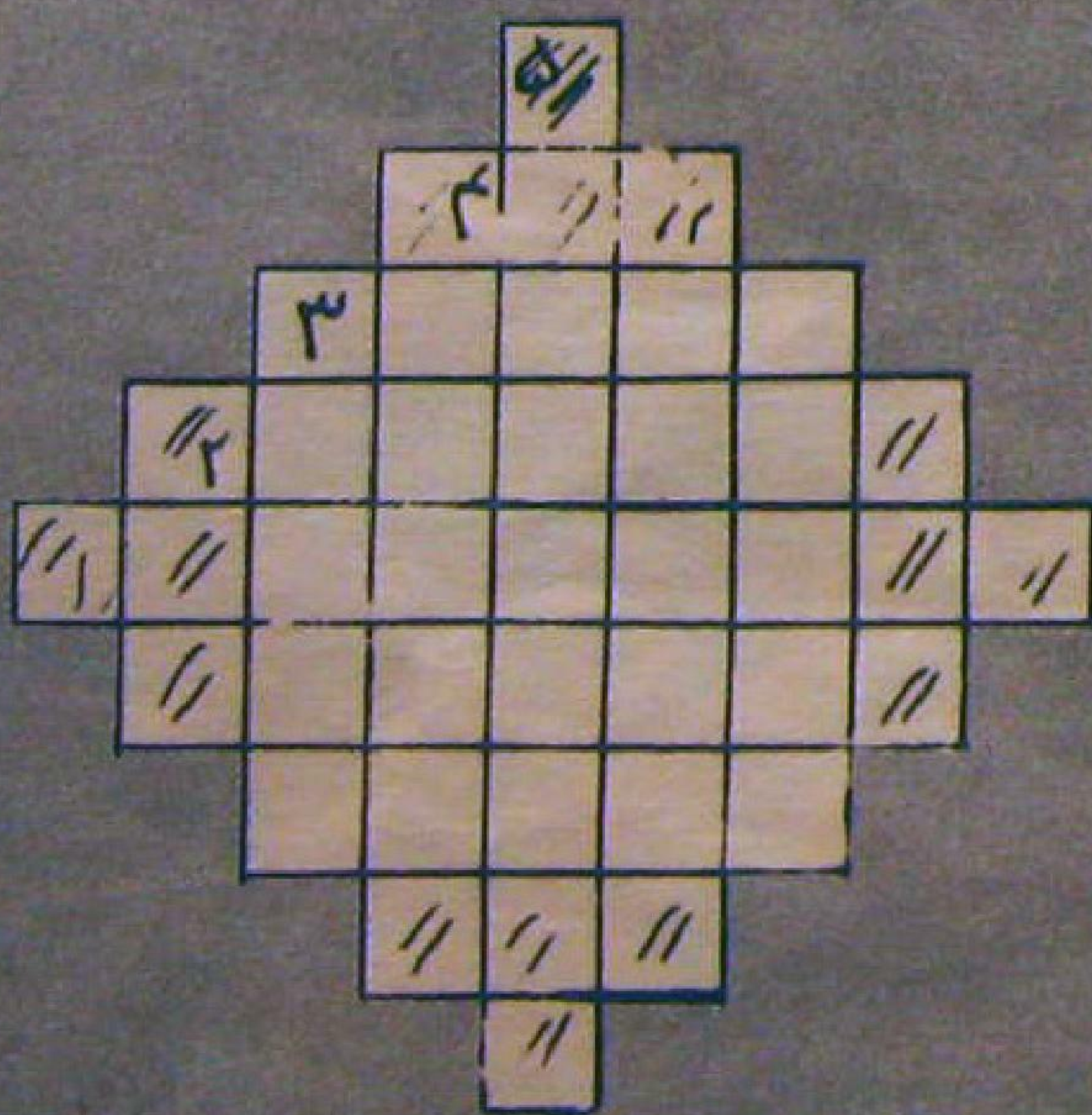


مادر بخوان شعری برایم
شعری که بخشد شادمانی
شعری ز راز آفرینش
از شعرهای آسمانی

بقیه از صفحهٔ ۱۹



در جدول ۹ خانه‌ای بالا ما اعداد را با روش گفته‌شده پر کرده‌ایم.
در جدول ۲۵ خانه‌ای زیر اعداد را خود شما در جدول قرار دهید. برای نمونه یک ردیف مورب ۵ خانه‌ای از اعداد را در جدول قرار می‌دهیم.



شهر من شهر ما...

شهر من شهر ما...

شهر من شهر ما...

نوشته: علی آقاغفار

خلاصهٔ قسمتهای قبل :

بعد از سالها انتظار، بالاخره وقت بازگشت من و مادرم به خانه وشهرمان فرارسید. روز سختی بود. روزخداحافظی از محمود و سعید و حسن. از دوستانی که هشت سال با هم بودیم. با هم درس خوانده بودیم و بازی کرده بودیم. قهر کرده بودیم و آشتی. دو سه تابستان هم در چلو کبابی کار کرده بودیم. روز خداحافظی پس از مدتها انتظار، بالاخره وانتی حاضر شد که من و مادرم و اثاثیه‌های کم ما را به راه‌آهن ببرد. قبل از حرکتمان، سعید بسته‌ای را به من داد و از من قول گرفت که تا قطار حرکت نکرده است، آن را باز نکنم. وانت راه افتاد و در بین راه متوجه شدیم که رانندهٔ وانت، پدر سعید است و تنها پسرش، در عملیات آزادسازی خرمشهر شهید شده است...

واینک ادامهٔ داستان...



از این که خودم نتوانسته‌بودم برای آزادی شهرم بجنگم، خجالت می کشیدم. اگرچه همیشه با خودم می‌گفتم که بالاخره یك روز، از عراقیهای کافر انتقام خواهم گرفت.

راننده، نگاهی به ساعتش انداخت و رادیوی ماشینش را روشن کرد. صدای کسی که قرآن می‌خواند، در داخل وانت پیچید. دیگر چیزی به ظهر نمانده بود. برنامهٔ رادیو تهران را خوب می‌دانستم. اوّل قرآن بود و

بعد، اذان ظهر. یاد خرمشهر افتادم: «راستی، خرمشهر هم رادیو دارد؟ برنامه‌هایش هم مثل رادیو تهران است؟».

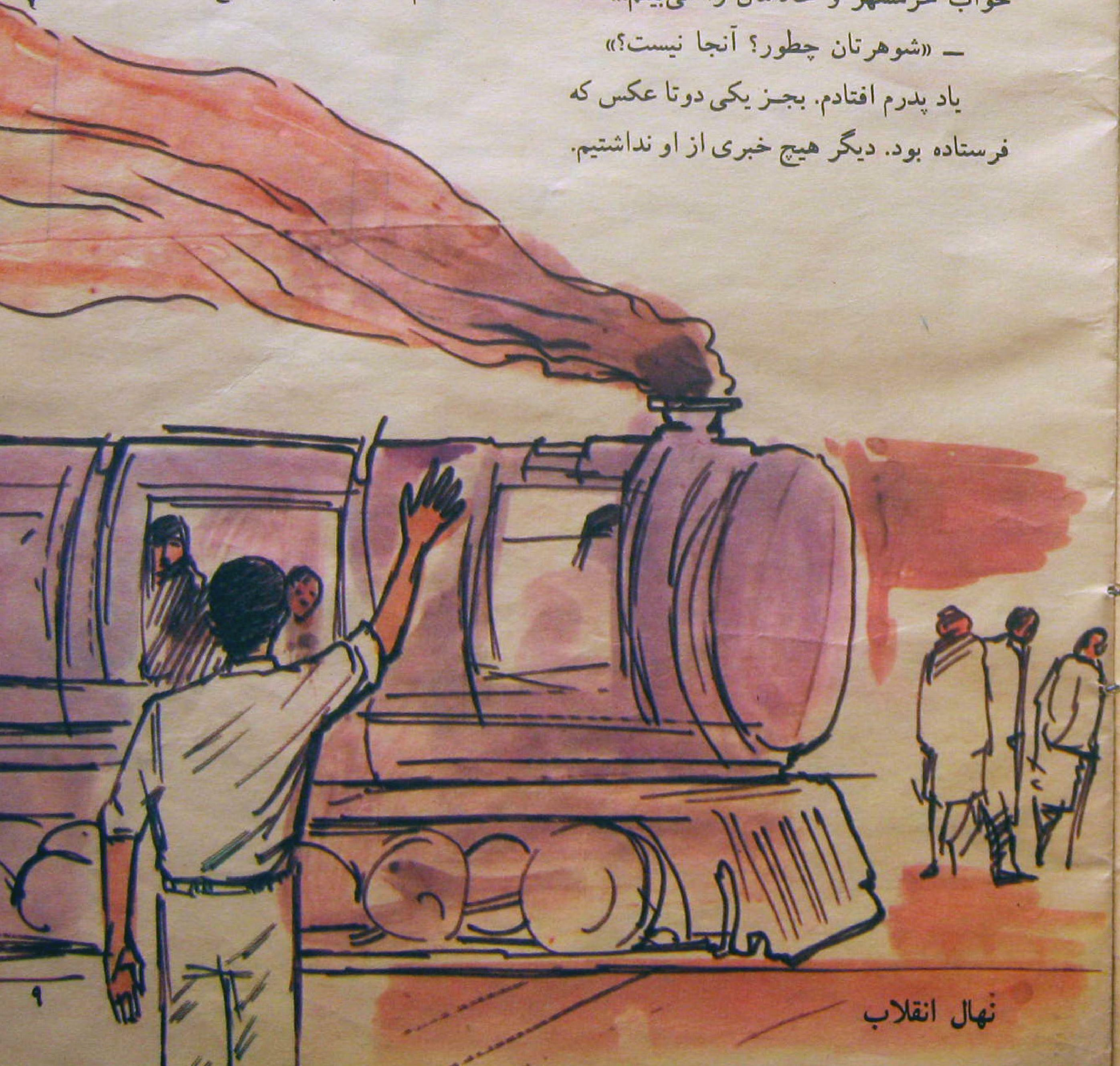
راننده، کمی جابجا شد و پرسید: «حالا کسی را هم آنجا دارید؟ خبر دارند که شما دارید می‌روید؟»

مادرم گفت: «نه، اصلاً نمی‌دانم که تا حالا، چه کسانی به شهر برگشته‌اند... شاید ما هم داریم کمی زود می‌رویم... آخر هنوز که بازسازی‌اش تمام نشده... به خدا، شبها خواب خرمشهر و خانه‌مان را می‌بینم.»

ــ «شوهرتان چطور؟ آنجا نیست؟»

یاد پدرم افتادم. بجز یکی دوتا عکس که فرستاده بود. دیگر هیچ خبری از او نداشتیم. هیچوقت نامه‌اش را مرتب نمی‌دادند. می‌گفتند که عراقیها، نامه‌هایشان را نگه می‌دارند. خدایا، پس پدرم کی برمی‌گردد؟

مادرم گفت: «نه برادر، آن بندهٔ خدا، وقتی ما را روانه کرد، خودش در خرمشهر ماند. پنج ــ شش ماه ازش خبری نداشتیم. بعدها فهمیدیم که مجروح شده بوده و عراقیها هم اسیرش کرده‌اند. تا حالا فقط دوتا عکس برایمان فرستاده است... خیلی پیر شده بندهٔ خدا... وقتی عکسهایش را دیدم، فهمیدم که یك پایش را قطع کرده‌اند... خدا





لعنت کند صدام را.»

راننده زیر لب گفت: «الهی آمین.»

وانت به میدان شلوغ و پرسروصدایی رسید. صدای بوق ماشینها، گوشم را پر کرده بود. چقدر آنجا وانت زیاد بود. مردم، از لابلای ماشینها، در حال رفت‌وآمد بودند.

راننده پرسید: «قطار ساعت چند حرکت می‌کند؟»

مادرم گفت: «ساعت یك بعدازظهر... دیر که نشده؟»

ـ «نه، اذان همین دو سه دقیقه پیش تمام شد ـ فرصت دارید هنوز.»

به بسته‌ای که سعید داده بود، نگاه کردم. زیاد بزرگ نبود، ولی سنگین بود. اول فکر کردم که برایم کتاب قصه خریده‌اند که در قطار بخوانم. از همان کتابهای قصه‌های جنگی. آخر خوب می‌دانستند که من، خیلی قصه‌های جنگی را دوست دارم. امّا وقتی بسته را سبك و سنگین کردم، فهمیدم که وزنش از کتاب بیشتر است. دلم می‌خواست که زودتر بسته را باز می‌کردم و درونش را می‌دیدم. ولی قول داده بودم که تا وقتی قطار حرکت نکرده است، آن را باز نکنم.

وانت، کنار ماشینها و جلوی ساختمان راه‌آهن ایستاد. پیاده شدیم. مردی جوان که لباس پلیس راهنمایی و رانندگی تنش بود ـ جلو آمد و گفت: «زودباش آقا.... زودتر بارها را بگذار پایین ـ الان راه بند می‌آید.»

راننده گفت: «چشم سرکار... چشم، فقط اجازه بده که این بارها را تا دم قطار ببرم و برگردم. می‌بینی که... دست تنهایند بنده‌های خدا...»

پلیس گفت: «خیلی خوب... ولی زودباش... عجله کن...»

راننده به مادرم اشاره کرد و گفت: «آبجی، شما همینجا بمان تا من و آقا پسرت، بارها را ببریم پایین.»

سنگین‌ترین بارها، رختخوابمان بود. بقول مادرم: «مگر چی با خودمان آورده‌ایم که حالا بخواهیم برشان گردانیم...»

رختخوابها را بلند کردیم و راه افتادیم. راننده جلو بود. من، فقط طرف چپ و راستم را می‌دیدم. راننده، همانطور که می‌رفت، با صدای بلند می‌گفت: «آقا مواظب باش... برادر راه را باز کن... آبجی برو کنار... بچه مواظب باش...»

از پله‌ها پایین رفتیم قطار ایستاده بود. جمعیّت در ایستگاه موج می‌زد. راننده، رختخوابها را زمین گذاشت وگفت: «تو همین جا بمان تا من هم بروم بلیط را از مادرت بگیرم وهم بقیهٔ بارها را بیاورم» و بعد هم رفت.

به قطار نگاه کردم. روی بدنهٔ سبز رنگش نوشته شده بود: «تهران ــ اهواز.»

مردم، بارهایشان را داخل قطارمی‌بردند. باربرها، تند تند رفت و آمد می‌کردند. دستفروشها، مجلّه، تخمه و میوه می‌فروختند.

به ساعت ایستگاه نگاه کردم. یك ربع مانده بود به ساعت یك. یاد بسته افتادم. یعنی چی داخلش بود که آنقدر سنگین بود؟ وقتی نگاهم به نوجوانهای هم سن و سال خودم می‌افتاد، بی‌اختیار یاد بچه‌ها می‌افتادم. چقدر زود دلم برایشان تنگ شده بود. دلم می‌خواست باز هم می‌دیدمشان و بغلشان می‌کردم.

راننده آمد. بقچه‌ای را که با خودش آورده بود، کنار رختخوابها گذاشت و رفت داخل قطار. وقتی برگشت گفت: «کوپهٔ شما را پیدا کردم. زود باش که الان دیر می‌شود. خدا کند که مأمور قطار از رختخوابها ایراد نگیرد. اگر گفت که چرا رختخوابها را داخل قطار آورده‌اید، بگو که وقت کم بود و نتوانستیم به انبار تحویل بدهیم.»

بارها را بردیم داخل کوپه. راننده دوباره رفت. در کوپه تنها ماندم. به در و دیوارش نگاه کردم. دومین دفعه‌ای بود که سوار قطار می‌شدم. دفعهٔ اوّل، وقتی بود که از اهواز به تهران می‌آمدیم و این هم بار دوّم بود. بستهٔ بچه‌ها را گذاشتم روی رختخوابها و از پنجرهٔ قطار، به ایستگاه نگاه کردم.

مادرم و راننده هم آمدند. بقیهٔ بارها را هم آورده بودند. وقتی وارد کوپه شدند و بارها را جَا بجا کردند، مادرم درِ کیفش را باز کرد و به راننده گفت: «خدا خیرت بدهد برادر، خیلی زحمت کشیدی... خدا اِن‌شاءالله سایه‌ات را از سر خانواده‌ات کوتاه نکند.... چقدر بدهم؟».

رانندهٔ گفت: «صبرکن آبجی، داشت یادم می‌رفت. بگذار بروم سوئیچ را از روی ماشین بردارم و بیآیم... الان برمی‌گردم.»

مادرم داشت می‌گفت: «خوب حالا بگویید که چقدر...» که رانندهٔ بدون معطلی» از قطار پیاده شد و رفت. صدای سوت سوزنبان در ایستگاه پیچید. از پنجرهٔ قطار، سرم را بیرون بردم و به ساعت ایستگاه نگاه کردم. دو ــ سه

بقیه در صفحهٔ ۱۴



جام جهانی فوتبال



چشم‌اندازهای ورزشی

به کوشش:
رامین انصاری

تاریخ ثابت می کند که ورزش به خصوص فوتبال عمری به درازای عمر انسان دارد. در موزهٔ ملی یونان تابلویی از سنگ بر دیوار نصب شده که حکایت از قدمت بسیار بازی با توپ می‌کند. این سنگ ورزشکاری را نشان می‌دهد که با زانو به مهار توپ پرداخته است.

«ژول ریمه» و جام جهانی فوتبال.

چهارم اکتبر سال ۱۸۷۳ در فرانسه، در خانهٔ آسیابانی، طفلی چشم به جهان گشود. او ژول ریمه بود. او بنیان‌گذار باشکوه‌ترین جشنوارهٔ جام جهانی فوتبال است. ولی بعد از سال ۱۹۵۴ یك انگلیسی به نام «سر استانلی راس» نام ژول ریمه را از روی فیفا و جام جهانی برداشت.

۱۸ خرداد سال ۱۳۶۹، آغاز جشن پرغوغای فوتبال است. از شرق تا غرب، از شمال تا جنوب عالم، در این روز با اشتیاق و با هیجان چشم به پردهٔ کوچك

تلویزیون خواهند دوخت تا باشکوه‌ترین جشنوارهٔ فوتبال را تماشا کنند. دوستداران فوتبال در این روز بعد از چهارسال انتظار، در ایتالیا شاهد نبرد ۲۴ تیم برسر تصاحب یک جام خواهند بود. برگزاری رقابت‌های ۱۹۹۰ ایتالیا، جام جهانی چهاردهمین دورهٔ خود را پشت سر خواهد گذاشت. ایتالیا و ۱۲ شهر آن‌میزبان این دوره از مسابقات جام جهانی فوتبال خواهد بود. این مسابقات به مدت یکماه ادامه خواهد داشت.

برزیل و ایتالیا با صاحب سه‌عنوان قهرمانی پرافتخارترین تیم‌های شرکت کننده در این جام هستند.

در سال ۱۹۳۰ اوروگوئه، ۱۹۳۴ ایتالیا، ۱۹۳۸ ایتالیا، ۱۹۵۰ اوروگوئه، ۱۹۵۴ آلمان غربی، ۱۹۵۸ برزیل، ۱۹۶۲ برزیل، ۱۹۶۶ انگلستان، ۱۹۷۰ برزیل، ۱۹۷۴ آلمان غربی، ۱۹۸۷ آرژانتین، ۱۹۸۲ ایتالیا و در سال ۱۹۸۶ آرژانتین قهرمان جام جهانی فوتبال شدند.

حال کدامین تیم قهرمان جام چهاردهم خواهد شد!؟

کشورهای شرکت کننده در بازیهای جام جهانی فوتبال «جام چهاردهم» عبارتند از:

آرژانتین، برزیل، انگلستان، آلمان غربی، شوروی، بلژیک، ایرلند، مصر، آمریکا، امارات متحده عربی، اتریش، اروگوئه، چکسلواکی، کاستاریکا، رومانی، کامرون، سوئد، اسکاتلند، یوگسلاوی، اسپانیا، هلند، ایتالیا، کرهٔ جنوبی و کلمبیا.

فوتبال ایران و جام جهانی

اولین حضور فوتبال ایران در جام جهانی، سال ۱۹۷۸ در آرژانتین بود. ایران در آن سال با تیم‌های هلند، پرو و اسکاتلند هم گروه شد. ایران در این بازیها، علی‌رغم شکست سه برهیچ به هلند و چهار بریک به پرو و تساوی یک بریک به اسکاتلند، نمایشی متناسب با سطح فوتبال آسیا نشان داد.



شگفتی‌های ورزشی

بیشترین تماشاگر را جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیک داشت که درمجموع ۲ ۱۹۹ ۹۴۱ نفر به ورزشگاهها رفتند و میانگین ۴۲ ۳۰۷ نفر برای هر مسابقه را به جا گذاشتند.

بیشترین تماشاگر در مسابقه‌ای از جام جهانی در سال ۱۹۵۰ بود که ۱۹۹ ۸۵۰ نفر شاهد پیروزی ۱-۲ اوروگوئه بربرزیل بودند.

برزیل تنها کشوری است که در همهٔ ۱۴ دورهٔ جام جهانی حضور داشته است.

بقیه از صفحهٔ ۱۱

دقیقه بیشتر به ساعت یك نمانده بود.

مادرم گفت: «خدایا، الان قطار راه می‌افتد... نکند یك وقت مدیون این بندهٔ خدا بشویم...» به طرف پله‌های ایستگاه نگاه کردم. اثری از راننده نبود. صدای سوت دوّم سوزنبان هم بلند شد. مادر با ناراحتی گفت: «پس چرا نیامد؟»

مأموران،درهای قطار را بستند. مادرم، سه تا صدتومانی را از کیفش درآورد. صدای سوت سوّم هم در ایستگاه پیچید. مادرم با نگرانی گفت: «ای وای، الان قطار راه می‌افتد... پس چرا نیامد؟»

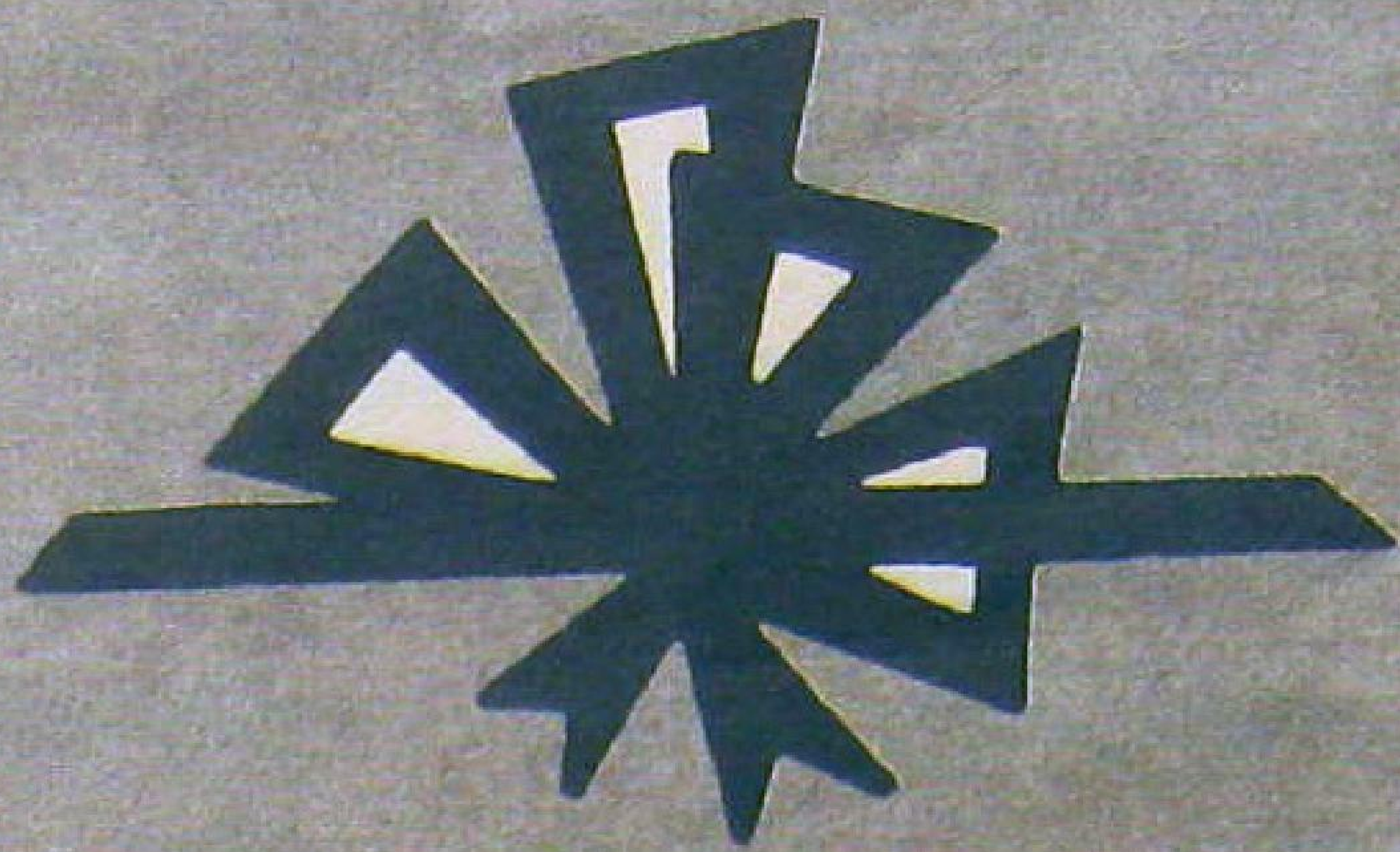
قطار با صدای تلق ـ تلق، آرام آرام حرکت کرد. نگران شده بودم. مادرم با عجله گفت: «خوب نگاه کن علی. ببین پیدایش می‌کنی... مدیونش می‌شویم‌ها...»

قطار، آرام، آرام سرعت می‌گرفت. چشمم به راننده افتاد. گفتم: «بیا مادر... بیا، دیدمش، آنجاست... کنار پله‌ها ایستاده است...»

مادرم گفت: «زود باش، اشاره کن که بیاید جلوتر. تا سرعت قطار بیشتر نشده، پولش را به دستش برسانیم.»

با اشارهٔ دست، راننده را صدا کردم. از جایش تکان نمی‌خورد. همانجا ایستاده بود و ما را نگاه می‌کرد. داشت می‌خندید و برای ما دست تکان می‌داد. انگار داشت خداحافظی می‌کرد. مادرم، مثل وقتی که گریه می‌کرد، چادرش را روی صورتش کشید و با صدای بغض‌آلودی زیر لب گفت: «لااله‌الا الله... خدایا...». بعد، نشست. قطار، لحظه به لحظه

بقیه در صفحهٔ ۳۰



به کوشش: بهزاد صادقیان

ل ۴	و ۳	د ۲	ج ۱
ز ۸	ی ۷	ا ۶	ج ۵
ر ۱۲	ا ۱۱	د ۱۰	ه ۹

دوستان خوب، قبل از حل جدول، توجه کنید که:

۱ ـ پاسخ هر سؤال را، به ترتیب اعداد داده شده، در خانه‌های جدول قرار بدهید.

۲ ـ پس از حل کامل جدول، با حروف داخل خانه‌ها، به ترتیب از اولین تا آخرین حرف، جمله‌ای به دست می‌آید؛ رمز مسابقه، همان جمله است.

۳ ـ پس از آن که رمز جدول را پیدا کردید، آن را روی یك تکه کاغذ بنویسید و به همراه اسم و نشانی دقیق خودتان، برای ما بفرستید و اضافه کنید که آیا شما مشترك مجلهٔ نهال هستید یاخیر.

۴ ـ جوابهای خودتان را حداکثر تا ۲۱ روز (سه هفته) پس از تاریخ انتشار مجله، برای ما ارسال کنید.

روی پاکت حتماً بنویسید: مربوط به رمز جدول ۱۸۸

به حکم قرعه، به پنج نفر که پاسخ صحیح جدول را داده باشند، جوایزی اهدا خواهد شد.

برای راهنمایی شما عزیزان، یکی از سؤال‌ها را خودمان پاسخ می‌دهیم:

۱ ــ حوض آب و استخر کوچك یا جایی که آب در آن جمع شود: ۱۵ ــ ۶۶ ــ ۲۸ ــ ۱۷. (برکه: ب ــ ر ــ ك ــ ه)

۲ ــ هفده تیر امسال مصادف با ولادت این امام بزرگوار است: ۱ ــ ۴۱ ــ ۱۶ ــ ۵۸ ــ ۱۷ ــ ۴۰ ــ ۶۷ ــ ۳۳.

۳ ــ از سوره‌های مکی قرآن که به نام یکی از پیامبران است: ۷ ــ ۲۰ ــ ۴۲ ــ ۵۳ ــ ۲۹ ــ ۶۴ ــ ۵۵.

۴ ــ به معنی غلام و برده است: ۵۱ ــ ۲۴ ــ ۴۷ ــ ۲۱.

۵ ــ یکی از دوازده پسر حضرت یعقوب که برادر کوچك حضرت یوسف بود: ۲۵ ــ ۱۸ ــ ۸ ــ ۱۱ ــ ۴۴ ــ ۵۴ ــ ۶۸.

۶ ــ به معنی نوکر و چاکر و کسی که برای دیگری کار میکند: ۳۰ ــ ۴۳ ــ ۶۱ ــ ۶۲ ــ ۶۵ ــ ۲۲ ــ ۲.

۷ ــ عمل بازدید و برآورد چیزی را می‌گویند: ۱۴ ــ ۵۲ ــ ۵ ــ ۴۸ ــ ۳۶ ــ ۵۳ ــ ۳.

۸ ــ هر چیز تازه و نو را می‌گویند: ۱۰ ــ ۳۲ ــ ۲۳ ــ ۶۰.

۹ ــ به معنی تف دادن چیزی روی آتش است: ۳۹ ــ ۲۶ ــ ۵۷ ــ ۷ ــ ۶۹ ــ ۳۷.

۱۰ ــ گلی است خوشبو و زرد رنگ که عطر آن شب بیشتر از روز است: ۴ ــ ۳۴ ــ ۴۵ ــ ۳۱.

۱۱ ــ خیاطی و عمل دوختن لباس یا هر چیز دیگر را می‌گویند: ۲۷ ــ ۵۰ ــ ۵۹ ــ ۶۲ ــ ۴۶ ــ ۳۸ ــ ۳۵ ــ ۳.

۱۲ ــ به معنی بخشنده و جوانمرد و شجاع است: ۵۶ ــ ۲۲ ــ ۴۹ ــ ۹ ــ ۶۰.

۱۳ ــ مادهٔ سیاه رنگی که از نفت می‌گیرند و برای آسفالت کردن هم از آن استفاده می‌کنند: ۶ ــ ۱۲ ــ ۲ ــ ۱۹.

۱۴ ــ آب منجمد شده: ۱۳ ــ ۵۹.

اسامی برندگان رمز جدول شماره ۱۸۵

امام خمینی	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	ب ۱۵	۱۶	ه ۱۷	۱۸	۱۹
۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	ک ۲۸	۲۹
۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹
۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹
۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	ر ۶۶	۶۷	۶۸	۶۹

۱ ــ سعید بابایی ــ فریدونکنار ۴ ــ رسول نظرپور ــ تبریز
۲ ــ سحر عندلیب گیوی ــ تهران ۵ ــ مرضیه ایزدی ــ اهواز
۳ ــ مجتبی شیروحی ــ اصفهان

جوایز این عزیزان به آدرسشان ارسال خواهد شد.

ما امروز در همان خط و راه رهبر و امام عزیزمان حرکت می‌کنیم زیرا که اهداف امام خمینی اهداف اصلی ماست. «آیت ا... خامنه‌ای»

رمز جدول شماره ۱۸۵:

نشانه‌های پاکی

ای درختان تناور
من شما را دوست دارم
مثل شالیزار تشنه
رودها را دوست دارم

مثل گلهای بهاری
دوستم با ابر و باران
دوست دارم دشتها را
مثل آب چشمه ساران

چون پرستوهای وحشی
آسمان را دوست دارم
در شب تاریک و خلوت
اختران را دوست دارم

ای خداوند توانا
که جهان را آفریدی
رودها را دشتها را
آسمان را آفریدی

صبح زیبا موج دریا
کوه سنگی، دشت خاکی
هر یکی دارد برایم
یک نشان از مهر و پاکی

علی اصغر نصرتی





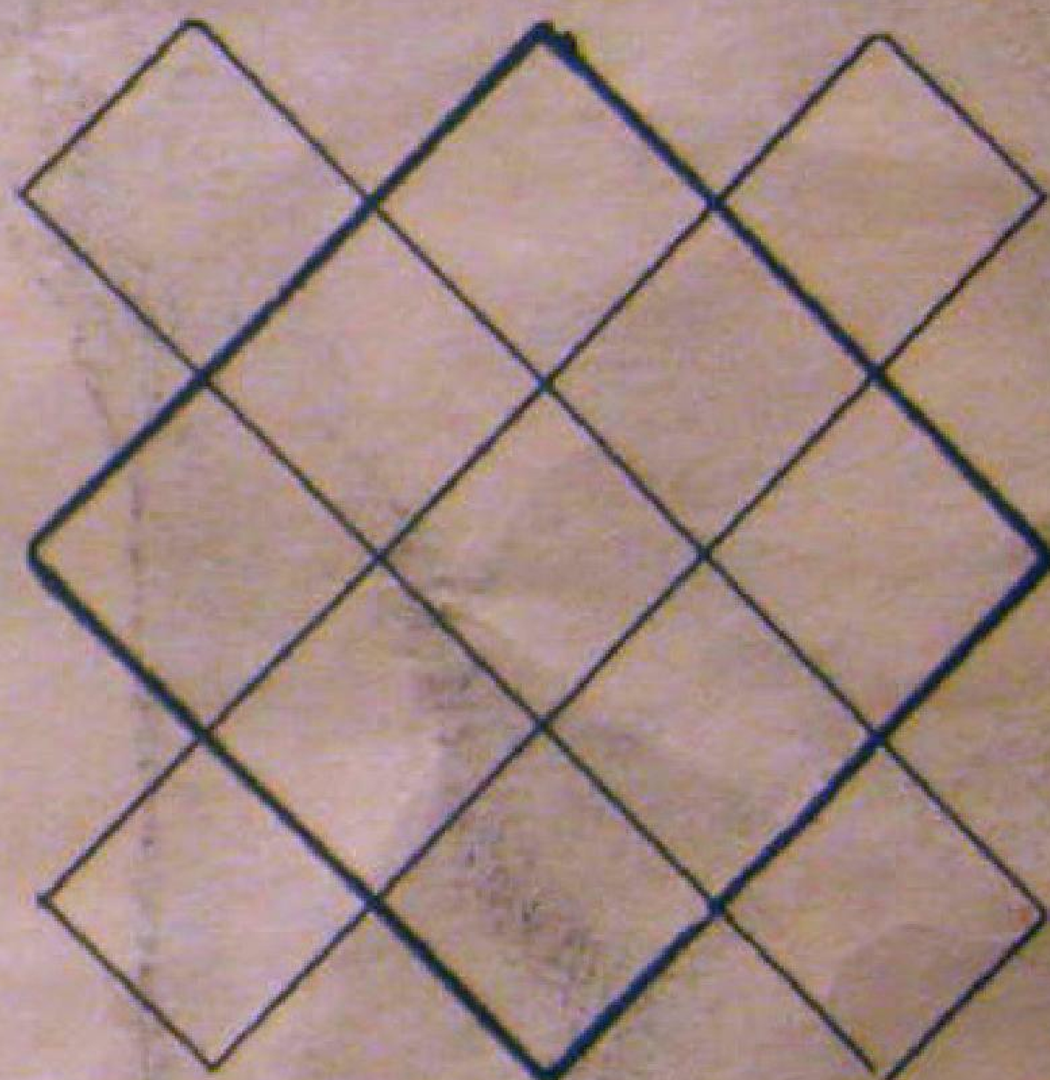
به کوشش: بهزاد صادقیان

سرگرمی ریاضی

چه عددی است که از تقسیم آن بر ۲ یک باقیمانده، بر ۳ دو باقیمانده، بر ۴ سه باقیمانده و بر ۵ چهار باقیمانده بدست می‌آید.

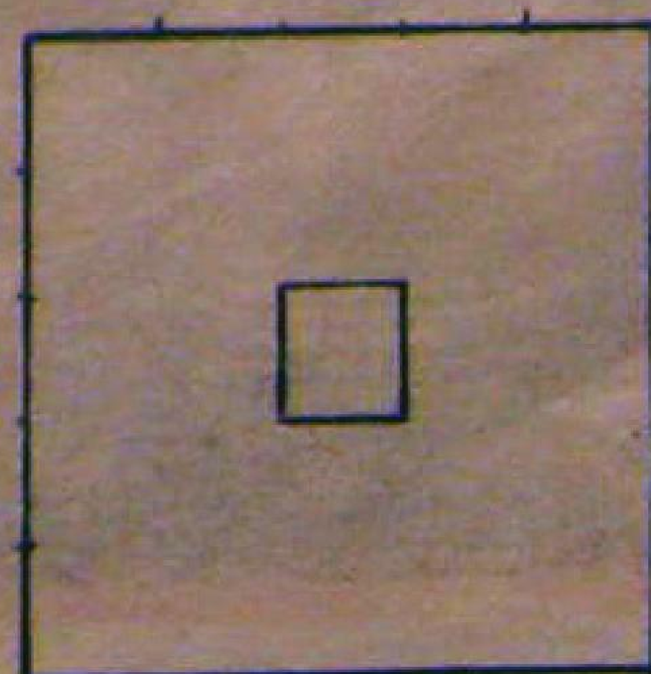
بازی با اشکال

۱ ـ آیا می‌توانید شکل زیر را با یک حرکت قلم رسم کنید، بدون اینکه مداد یا قلم را از روی کاغذ بردارید و یا از روی یک خط دوبار حرکت کنید.



معمای اول

کشاورزی یک زمین بزرگ دارد که یک ساختمان در وسط آن است. آیا می‌توانید زمین را (بدون ساختمان) به قسمتهای مساوی بین ۶ پسر او تقسیم کنید.



سؤال هوش

چگونه می‌توان، یک ظرف استوانه‌ای شکل پر از آب را، بدون داشتن هیچ وسیله ای نصف کنیم؟

معمای دوم

چند کوهنورد می‌خواستند به آبدره بروند. پس از پیمودن مسافتی به سه راهی فرعی رسیدند. آنها می‌دانستند که از آن سه راه، فقط یک راه، به آبدره می‌رود. ولی نمی‌دانستند آن راه کدام است. بر هر کدام از سه راه، تابلویی نصب شده بود، روی تابلوی اول نوشته شده بود: « این راه به آبدره می‌رود ». روی تابلوی دوم نوشته شده بود « این راه به آبدره نمی‌رود ». و روی تابلوی سوم نوشته شده بود « یکی از نوشته‌های دو تابلوی پهلویی درست نیست ». ـ کوهنوردان پس از بررسی نوشته‌ها، راه درست را پیدا کردند. شما بگویید راه درست کدام است و چرا؟

نهال انقلاب

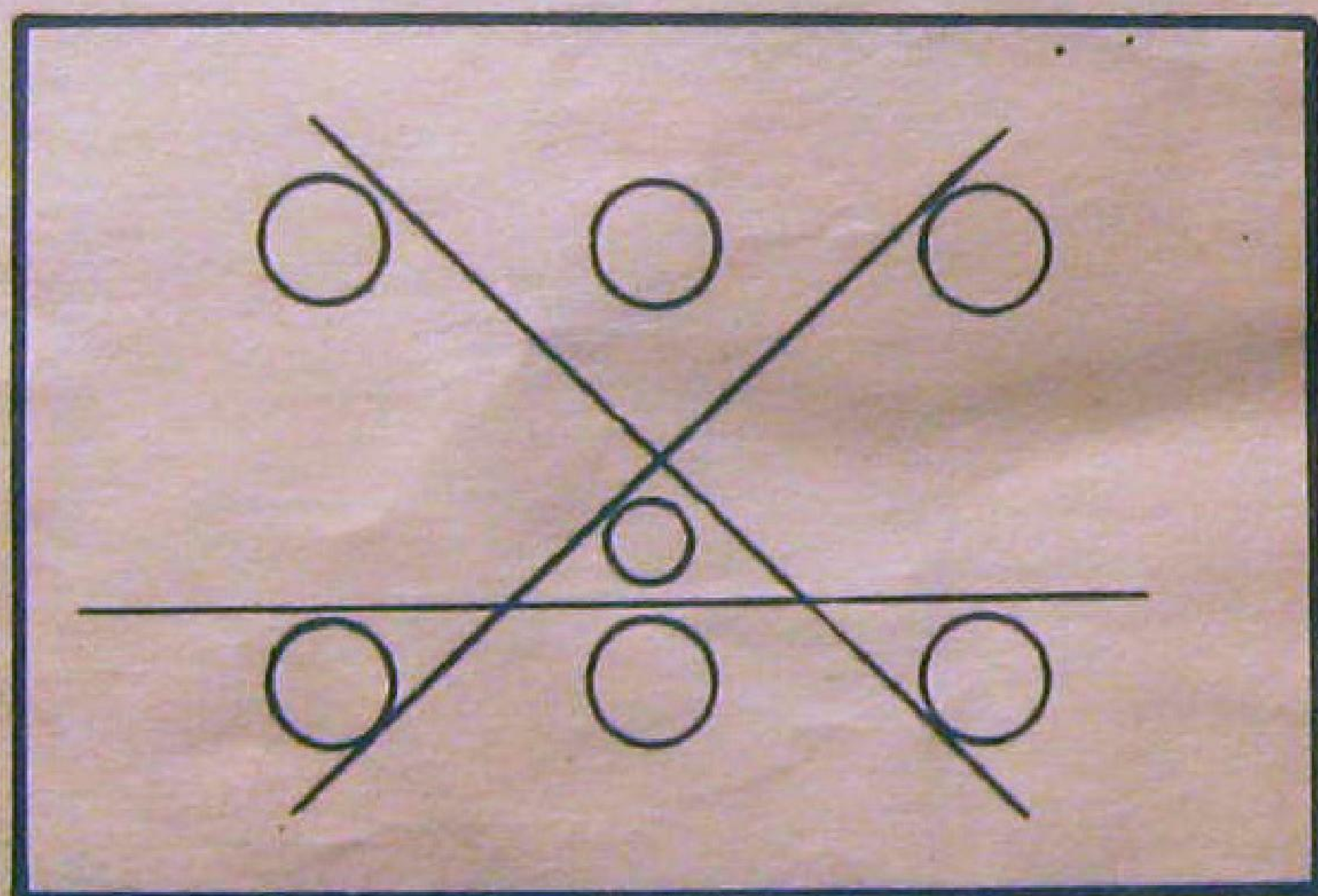
پاسخ کلاس هوش

شمارهٔ ۱۸۷

پاسخ سؤال هوش

زاویه همان ۱۵ درجه دیده می‌شود زیرا ذره‌بین اندازهٔ زاویه را بزرگ نمی‌کند بلکه فقط ضلعهای زاویه را بزرگتر می‌کند.

پاسخ بازی با اشکال



پاسخ بازی با اعداد

علامتها در هر تساوی به صورت زیر می‌شود:

۱۲ = ۲ + ۲ + (۲ × ۲ × ۲)

۱۳ = ۲: (۲ + ۲ + ۲۲)

۱۴ = ۲ - ۲ × ۲ × ۲ × ۲ × ۲

۱۵ = ۲ + ۲ + (۲ : ۲۲)

۱۶ = ۲ × (۲ + ۲ + ۲ + ۲)

۱۸ = ۲ + (۲ × ۲ × ۲ × ۲)

نهال انقلاب

پاسخ معما

اول دو کتلت اولی و دومی را روی تاوه قرار داده، بعد از ۳۰ ثانیه کتلت دوم را برداشته و کتلت سوم را جای آن قرار داده و کتلت اول را پشت و رو می‌کنیم، بعد از ۳۰ ثانیه (جمعاً ۱ دقیقه) کتلت اول برشته شده و کتلت سوم را پشت و رو کرده و کتلت دوم را برای برشته شدن روی دیگرش، در تاوه قرار می‌دهیم، پس از ۳۰ ثانیه که جمعاً ۱/۵ دقیقه می‌شود، هر سه کتلت برشته می‌شود.

پاسخ سرگرمی ریاضی

برای پیدا کردن اعداد داخل جدولی که تعداد خانه‌های آن فرد و اعداد، ترتیبی در جدول قرار میگیرد، دارای راه حل منطقی و ریاضی است که برای فهم ساده‌تر آن، ما آن را روی یک جدول ۹ خانه‌ای با اعداد ۱ تا ۹ که مجموع هر ردیف ۱۵ می‌شود، توضیح می‌دهیم و شما با این روش هر نوع جدول با شرایط بالا را می‌توانید پیدا کنید.

اگر خانه‌های وسط را از دو طرف ادامه دهیم و درهرردیف مورب سه‌خانه‌ای(در جدول ۲۵ خانه‌ای ۵ خانه‌ای) به ترتیب اعداد ۱ تا ۹ را قرار می‌دهیم و سپس اعداد خانه‌های بیرون از جدول را در سه خانه بعد از آن یعنی دو خانه را رد کرده و در خانهٔ سوم قرار داده و جدول تکمیل می‌شود. البته در مورد جدول ۲۵ خانه‌ای، در پنج خانه، بعد از خانهٔ بیرون از جدول، قرار می‌گیرد.

حال برای پیدا کردن اعداد جدول ۲۵ خانه‌ای، ما شکل آنرا رسم می‌کنیم، بقیه را شما ادامه داده و اعداد را در داخل آن قرار دهید.

بقیه در صفحهٔ ۷




رنگین کمان

در آسمان آبی
رنگین کمان زیبا
پیدا شد از پس کوه
مانند باغ گلها

یک رنگ آن بنفش است
همچون گل بنفشه
گلهای زرد و [illegible]
بین درخت و سبزه

یک گل به‌رنگ نارنج
یک گل به‌رنگ دریاست
یک گل چو رود نیلی
این دسته گل چه زیباست

مهیار متفکری‌نژاد ـــ ماهشهر.



خمینی خمینی...

خمینی عاشق ایران آزاد
خمینی رهبر این ملك آباد
خمینی پیشوای امت ما
خمینی دوستدار ملت ما

خمینی ای دلاور ای فداکار
خمینی ای مبارز مرد بیدار
خمینی مشعل تابان ملّت
خمینی اسوه ایثار و همت

خمینی من چه سازم درعزایت
چه گویم من در این غم از برایت
خمینی ای خمینی ای خمینی
خمینی نور دیده، نور عینی

خمینی ملت ایران سیه‌پوش
شده اندر عزایت می‌زند جوش
خمینی مرد ایمان، مرد تقوا
خمینی رهگشای مشکل ما

حمید جعفری ـ داراب

سوی دریا می‌دویدم

دست من در دست مادر
سوی دریا می‌دویدم
شاد و خرّم پیش دریا
موج آنرا می‌شنیدم

مادر خوب و عزیزم
بر لب دریا نشسته
من سوار قایق خود
از کنارش دور گشته

روی دریا، مرغ آبی
می‌پرید اینجا و آنجا
با صدای دلنشینش
یاد می‌کرد او خدا را.

مُحسن اعلاء ـ شهرستان نور



یک نکته یک لبخند





خواب و بیداری!

اولی: «دیشب خواب دیدم ماکارونی می‌خورم.»

دومی: «چه خوب، خوش بحالت.»

اولی: «اما وقتی بیدار شدم، داشتم کش شلوارم را می‌جویدم!»

محمد بهشتی نژاد ــ دزفول.



ضربان قلب!

اولی: «چرا با مشت به قلبت ضربه می‌زنی؟»

دومی: «چون دکتر گفته که ضربان قلب من کم است!»

فاطمه انصاری ــ آزاد شهر

مرغ کیش نکرده!



حاکم: «چرا این مرغ بریان فقط دارای یک پا است؟»

خدمتکار: «به کنار حوض نگاه کنید، تمام مرغهای اینجا فقط یک پا دارند.»

حاکم: «کافی است بگویی کیش تا دارای دو پا شوند.»

خدمتکار: «ما این مرغ را کیش نکرده گرفتیم!»

مهری فیاض ــ بیرجند

آیا می‌دانید



که...

به‌کوشش: محمد جامی

غذای کرم خاکی چیست؟

قسمت دوم

کرم‌های خاکی موجود در یك هکتار[1] زمین کشاورزی حدود ۴۰ تن خاك را در طی یك سال زیر و رو می‌کنند و علاوه بر حاصلخیزی خاك، گاه ضمن حرکت دانه‌های گیاهان را زیر خاك برده و باعث رشد و نمّو دانه می‌شوند. چه بسا درختان تنومندی که از همین روش رشد کرده و بزرگ شده است.

کرم خاکی مقداری از خاك سر راه خود را که با مواد گیاهی و حیوانی فاسد شده مخلوط می‌باشد، می‌خورد و به کمك ماسه‌هایی که درداخل سنگدانش وجود دارد، خاك را خوب آسیاب کرده و مقداری از مواد غذایی آن جذب شده و بقیه از بدنش دفع می‌شود. فضلهٔ کرم دارای آهك است که این نیز به‌حاصلخیزی خاك کمك می‌کند. مثلاً حاصلخیزی دشت نیل در مصر به سبب وجود فضلهٔ کرمهای خاکی آن است. در هر هکتار از این خاك حدود ۲۵۰ تن کرم خاکی زندگی می‌کند. وزن کرمهای خاکی ایالات متحدهٔ آمریکا از وزن کل جمعیت جهان بیشتر می‌باشد.

کرم خاکی به وسیلهٔ پوست بدنش تنفس می‌کند. این حیوان دارای چشم نیست اما حس «بساوایی یا لامسه» اش قوی می‌باشد یعنی محیط اطراف خود را از طریق پوست بدنش می‌شناسد و به وسیلهٔ این احساس بسادگی محیط روشن را از تاریك تشخیص می‌دهد. کرم، زندگی در خاك نرم و مرطوب را ترجیح می‌دهد و بیشتر هنگام شب از خاك بیرون می‌آید، در زیر نور خورشید قادر به زندگی نیست، زیرا سطح بدنش خشك شده و می‌میرد.



کرم خاکی

کرم خاکی در فصل زمستان به خواب عمیقی فرو می‌رود و در این حالت بدن آن حتی دمای کمتر از صفر درجه را تحمل می‌کند و با فرا رسیدن بهار، زندگی و فعالیت را دوباره آغاز می‌کند.

پایان

---

۱ ــ هکتار: واحد اندازه‌گیری سطح و معادل ده‌هزار متر مربع

بشقاب پرنده چیست؟

شاید تا به‌حال اسم بشقاب پرنده را شنیده باشید و مطالبی

نهال انقلاب

دربارهٔ موجودات خارج از کرهٔ زمین به‌گوش شما خورده باشد. تازگیها نیز صحبت از رفت و آمد موجودات سه چشم فضایی در شوروی بود وفردی نیز ادعا می‌کرد که بشقاب پرندهٔ بزرگی به‌طول پنجاه متر را دیده که از آن اشعه‌هایی به‌اطراف پخش می‌شده است.

البته بیشتر مردم فکر می‌کنند که بشقابهای پرنده، سفینه‌های موجودات مرموزی می‌باشند که از کرات دیگر به‌زمین آمده‌اند. در واقع این موجودات می‌بایست تمدنی پیشرفته‌تر از انسانهای روی زمین داشته باشند. ولی تحقیقات دانشمندان تاکنون نشان داده است که، دیدن بشقابهای پرنده بیشتر مربوط به‌خطای دید انسان و پدیده‌های جوی و نجومی است. مانند شهابها، ابر که به‌شکل خاصی در آمده، هواپیما و انوار چرخان و رنگی که از فضای دوردست به‌زمین رسیده‌اند و غیره. زیرا هیچ دلیل عقلی وجود ندارد که موجوداتی با تحمل سختی‌های زیاد خود را به‌زمین برسانند و تنها چند



بشقاب‌های پرنده-شیراز ۵۷

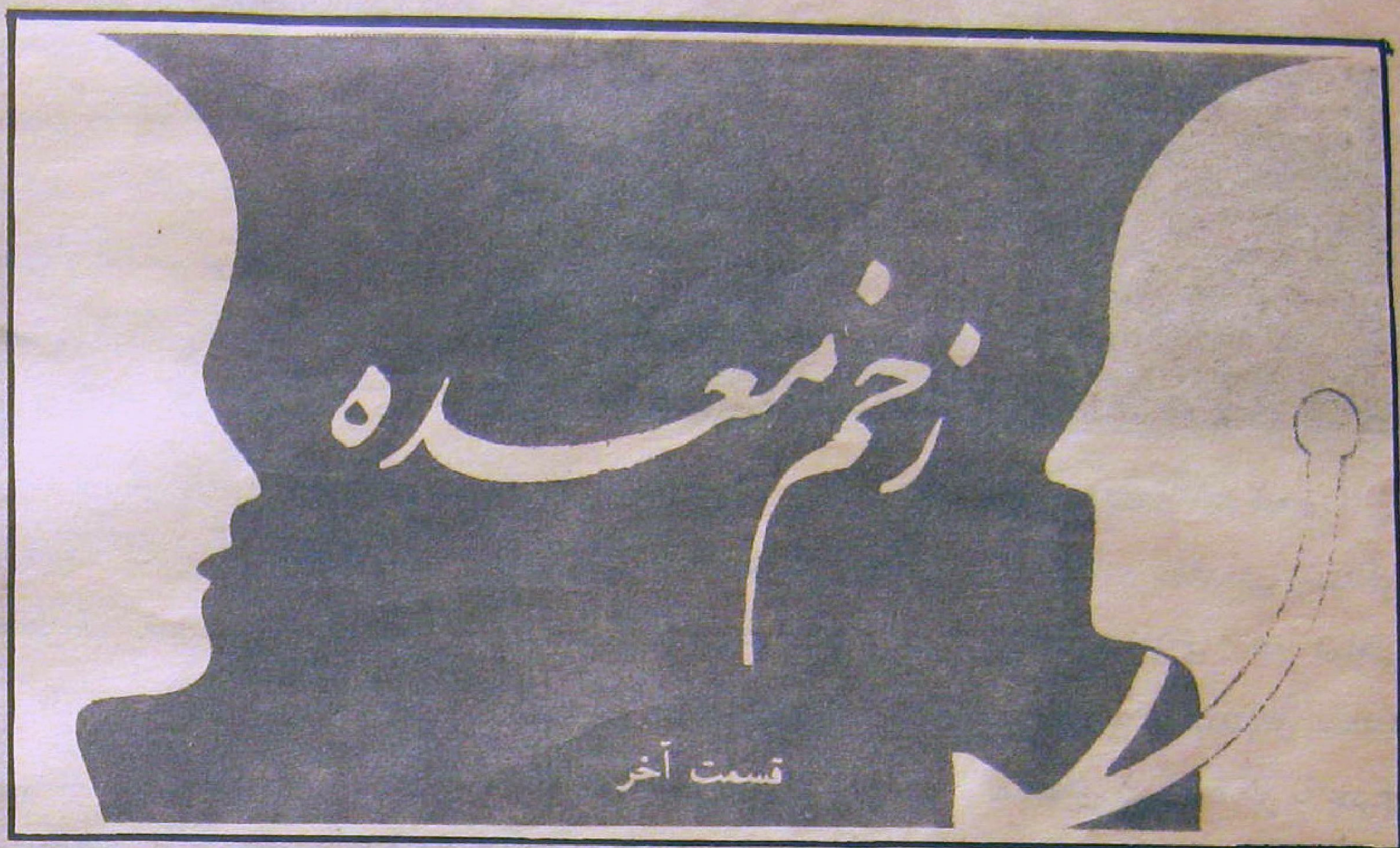
ثانیه‌ای بیشتر در زمین نمانده دوباره به‌آسمانها برگردند. به‌هر حال در آینده به‌جواب قطعی‌تری خواهیم رسید.

امّا احتمال وجود موجوداتی باهوش در خارج از کره زمین زیاد است زیرا حدود یک میلیارد (10^9) کهکشان قابل مشاهده در جهان وجود دارد که تنها کهکشان ما دارای صدها میلیارد ستاره است که پیرامون برخی از آنها سیاراتی وجود دارد.

بدیهی است، کهکشان‌های بسیار زیادی وجود دارند که به‌سبب دوری و نرسیدن نور آنها دیده نمی‌شوند. از طرفی احتمال این که موجودات زنده‌ای در کل جهان وجود داشته باشد خیلی بیشتر از احتمال وجود موجوداتی زنده در کهکشان ماست. دانشمندان معتقدند که تنها در کهکشان ما یک میلیون (۱۰۰۰۰۰۰) سیاره وجود دارد که در آنها موجودات باهوشی زندگی می‌کنند و دارای تمدن صنعتی می‌باشند. دانشمندان تعداد تمدنهای کرات دیگر را چیزی حدود یک میلیارد (10^9) می‌دانند یعنی در هر کهکشان قابل مشاهده لااقل یک تمدن پیشرفته را پیش‌بینی می‌کنند.

در سال (۱۹۷۴ـ م.) به‌وسیله بزرگترین تلسکوپ رادیویی ثابت در جهان که در «پورتوریکو» قرار دارد، پیامی به‌طرف خوشهٔ کروی از ستارگان، که احتمال دارد در آن موجودات زنده‌ای وجود داشته باشند، فرستاده شد. در این پیام اطلاعاتی دربارهٔ انسان و جایگاه او در فضا آمده است. امّا به‌خاطر دوری راه (۲۵۰۰۰ سال نوری)* اگر هم تمدنی باشد پنجاه هزار سال (۵۰۰۰۰) سال بعد پاسخ آن را خواهیم شنید.

* سال نوری: واحد نجومی و معادل فاصله‌ای است که نور در یک سال طی می‌کند. نور در هر ثانیه ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر می‌پیماید. سرعت امواج رادیویی معادل سرعت نور است.



پزشک نهال

قسمت دوم

نویسنده: محسن پرویز

در قسمت قبل خواندیم که:

زخم معده یك بیماری شایع است. اسم اصلی این بیماری «زخم پپتیك» می‌باشد. زخم پپتیك می‌تواند در معده یا در دوازدهه ایجاد شود.

زخم پپتیك درجوانان سیگاری و کسانی که دچار هیجان زیاد هستند، بیشتر دیده می‌شود. ولی هنوز علّت خاصّی برای ایجاد این بیماری پیدا نکرده‌اند و گرچه می‌دانیم بیماری چگونه ایجاد می‌شود امّا نمی‌دانیم چرا به وجود می‌آید. هرگاه در عوامل حفاظتی لولهٔ گوارش، اشکالی ایجاد شود یا سرعت تولید شیرهٔ معده افزایش یابد، زخم پپتیك بوجود می‌آید.

واینك دنبالهٔ مطلب.

علامت بیماری

علامت بسیار مهم این بیماری، درد بُرنده و تیزی است که در وسط شکم، احساس می‌شود.



بیمار احساس می‌کند که شکمش را از داخل گاز می‌گیرند! این دردها بیشتر در بهار و پاییز اتفاق می‌افتد. اگر بیمار دچار زخم دوازدهه باشد، با شروع درد، مقداری غذا و خوراکی می‌خورد و دردش خوب می‌شود. امّا اگر زخم او در معده باشد، وقتی غذا می‌خورد، دردش بیشتر می‌شود. به‌همین دلیل، گروه اوّل (بیماران با زخم دوازدهه) چاق می‌شوند-زیرا غذای بیشتر و با فاصله‌های کم می‌خورند و دسته دوّم (که زخم معده دارند) چون نمی‌توانند غذا بخورند، لاغر می‌شوند!

پزشک چگونه می‌فهمد که کسی دچار این بیماری است؟

بهترین راه تشخیص بیماری، از روی سابقهٔ فرد و نحوهٔ ایجاد درد و علامتهای آن است. ولی اگر کسی دچار زخم معده یا دوازدهه شد- و خصوصاً اگر این زخم خونریزی هم بکند- بیمار حتماً باید اندوسکوپی شود. در جریان اندوسکوپی، توسط یک لوله که دارای چشمی مخصوصی است، داخل لولهٔ گوارش را پزشک نگاه می‌کند و اگر جایی زخم باشد، مقدار کمی از زخم را می‌کند و به اصطلاح نمونه‌برداری می‌کند. این نمونه را زیر میکروسکوپ نگاه می‌کند تا مطمئن شود یک زخم ساده است و «سرطان» نیست.

گرفتن عکس از معده و دوازدهه هم کمک کننده است.

اگر بیماری درمان نشود، چه خطرهایی دارد؟

یکی از خطرهای این زخم، خونریزی است. اگر زخم پیشرفت بکند و درمان نشود، ممکن است از محلّ زخم شروع به خونریزی بکند. اگرچه معمولاً این خونریزی خیلی زیاد نیست (و حتی شاید خود بیمار هم متوجّه آن نشود) ولی گاهی هم به‌صورت خونریزی زیاد است و مجبوریم بیمار را جرّاحی کنیم تا جلوی خونریزی را بگیریم.

گاهی این زخم دردوازدهه است و پس از آن‌که خوب می‌شود، کمی ایجاد تنگی می‌کند. اگر چند بار در همین محل، زخم، ایجاد و خوب شود، باعث مسدود شدن مسیر عبور غذا می‌شود که باز هم پزشک مجبور است بیمار را جراحی کند. یکی از مهمترین خطرها، پاره شدن معده یا دوازدهه از محلّ زخم است. اگر این پارگی اتفاق بیفتد، حتماً باید- هرچه سریعتر بیمار جرّاحی شود.

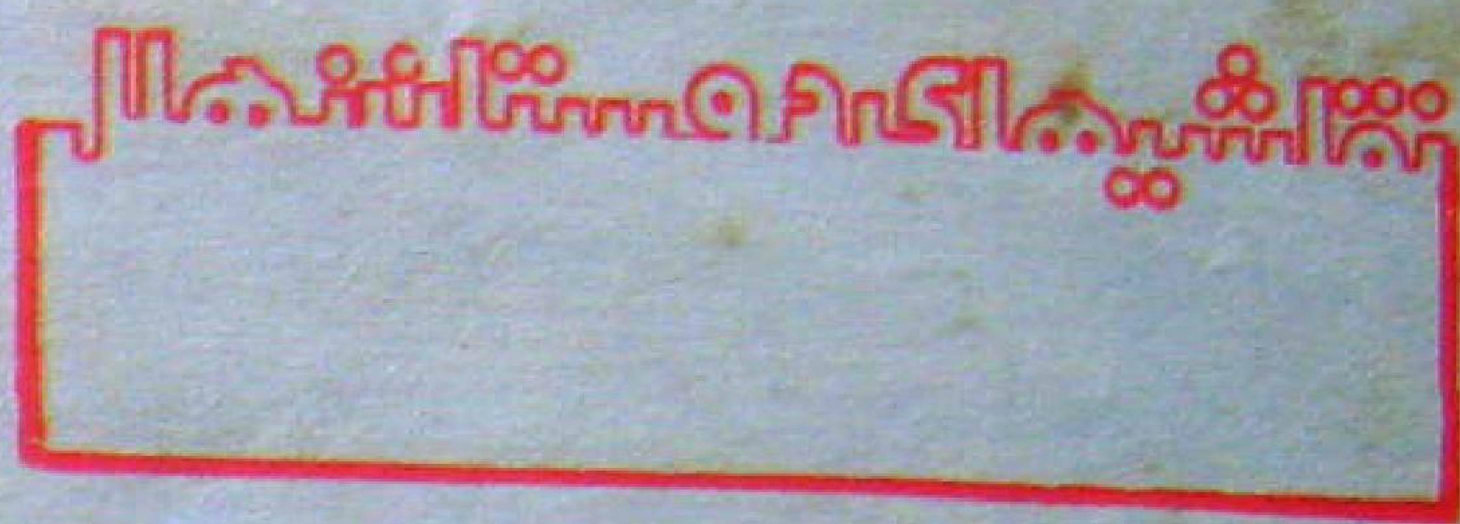
امّا بهتر است قبل از این که کار زخم به اینجاها بکشد، آن‌را درمان کنیم!

دربارهٔ درمان این بیماری فقط همین قدر می‌گوییم که قبل از هر کاری باید از چیزهایی که فکر می‌کنیم باعث بیماری شده‌اند، جلوگیری کنیم. مثلاً بیمار دیگر نباید سیگار بکشد- (البته بهتر است که هیچ کس، هیچ‌وقت سیگار نکشد- زیرا سیگار باعث بیماریهای بسیاری می‌شود!) و داروهایی مثل آسپیرین مصرف نکند و از هیجانها و اضطرابها دوری کند و ...

بعد از اینهاست که پزشک، درمان با دارو را شروع می‌کند.

شما خوب می‌دانید که تنها بر اساس دستور پزشک باید دارو مصرف کنیم حتّی یک داروی سادهٔ سر درد را!

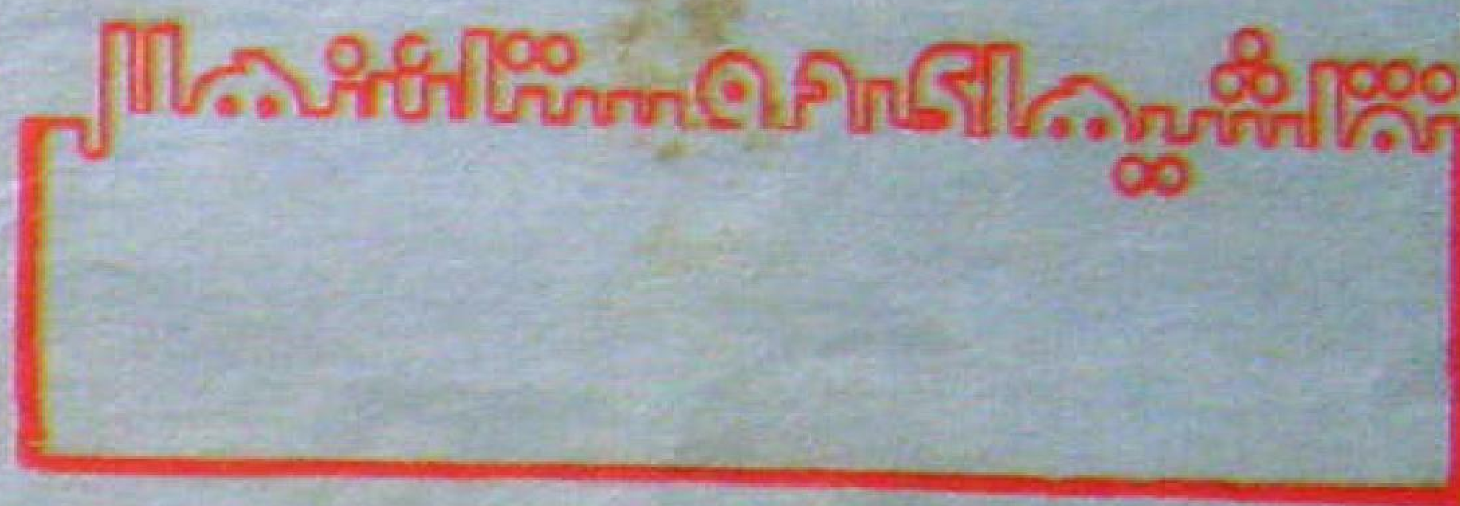
پایان



نقاشیهای دوستان نهال



نقاشیهای دوستان نهال

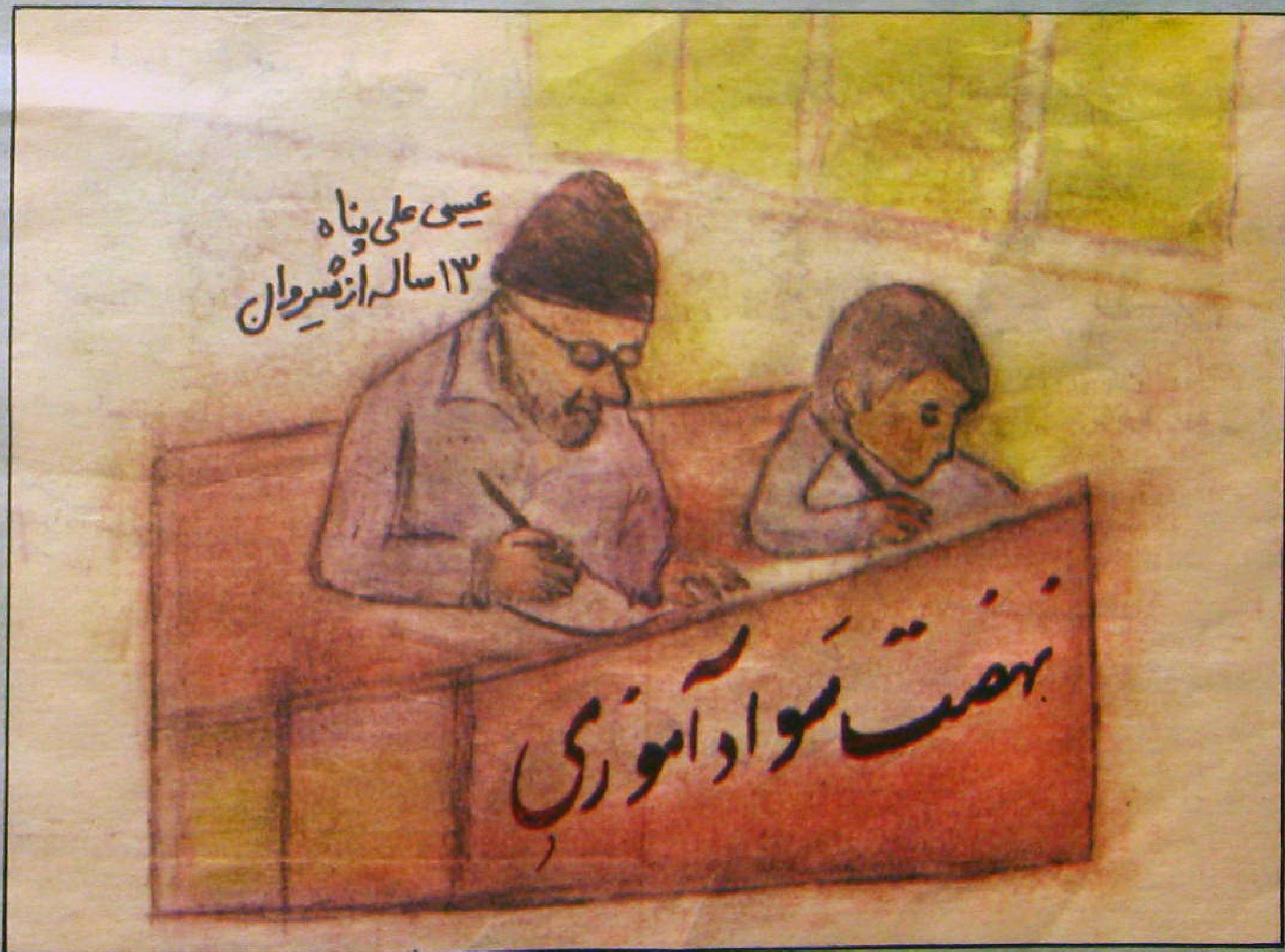


نقاشیهای دوستان نهال





حسن
از قم



عیسی علی‌پناه
۱۳ ساله از شیروان
نهضت سواد آموزی



IRAN AIR
به‌مناسبت
سالگرد فاجعه حمله
موشکی ناو آمریکایی
به‌هواپیمای
مسافربری ایران
طراح: علی
نصاری
۱۵ ساله
از اهواز
732 NAVY
U.S.A



علی رضا
ذوالفقاریان

بقیه از صفحهٔ ۱۴

فاصله‌اش را با ایستگاه بیشتر می‌کرد. راننده، چند قدم دنبال قطار دوید. تا آخرین لحظه‌هایی که می‌توانستم ببینمش، دستش را هم می‌دیدم که برای ما تکان می‌داد. بغض کرده بودم. دلم می‌خواست گریه کنم. نشستم. چشمم به بستهٔ بچّه‌ها افتاد. اصلاً از یادم رفته بود. زودی بلند شدم و بسته را برداشتم و کاغذش را باز کردم. جعبهٔ کفش بود. سه تا بسته که دورش روزنامه بسته شده بود و یک پاکت نامه. روزنامهٔ دور بسته‌ها را باز کردم. سه تا آجر بود. یعنی چی؟ اینها دیگر چیست؟ پاکت نامه را هم باز کردم. نزدیک بود از تعجّب فریاد بزنم. پنج اسکناس هزار تومانی بود و یک نامه. بدون معطلی، شروع کردم به خواندن نامه. خط حسن بود. چون، خط او، از بقیه قشنگتر بود. نوشته بود:

به نام خدا

علی بندری عزیز،

از این که داری از پیش ما می‌روی، خیلی ناراحتیم ولی هی خودمان را دلداری می‌دهیم که تو داری به شهر و خانهٔ خودت برمی‌گردی. به امید خدا، یک روزی، دوباره همدیگر را خواهیم دید. در شهر تو، در شهر همهٔ ما، یعنی در خرمشهر. علی جان، این پولها قابل تو را ندارد. از این که کم است، باید ما را ببخشی. خودت می‌دانی که مزد شاگردی چلوکبابی، بیشتر از این نیست. ولی چون دلمان می‌خواست که در بازسازی خانه و شهر تو شرکت کنیم، مزدهایمان را جمع کردیم و روی هم گذاشتیم. راستی علی بندری، می‌دانستیم که خیلی زرنگی! برای همین، سه تا آجر هم گذاشتیم داخل جعبه که سنگین شود تا تو متوجه نشوی که برایت پول گذاشته‌ایم.

به امید دیدار در خانه و شهر قشنگ تو و ما، خرمشهر.

برادر و همشهریهای تو:

سعید و محمود و حسن

خدا نگهدار

نامه یادت نرودها!

اصلاً متوجه نشده بودم که دارم گریه می‌کنم. صدای مادرم مرا به خودم آورد!

ـ «چی شده علی؟ چرا داری گریه می‌کنی؟»

نامه را به دستش دادم. وقتی خواند، مثل من، چشمانش پر از اشک شد و زیر لب گفت: «خدایا...»

آجرها را دوباره داخل جعبه گذاشتم. مادرم گفت: «علی جان، وقتی به ایستگاه بعدی رسیدیم، یکی از باربرها را صدا کن که بارها را ببرد تحویل انبار بدهد. ممکن است مأمور قطار ایراد بگیرد. این آجرها را هم بگذار در همان ایستگاه. بیخودی بارمان را سنگین نکنیم بهتر است.»

گفتم: «نه مادر، آجرها را می‌برم خرمشهر. می‌خواهم سعید و حسن و محمود هم در ساختن خانه‌مان سهم داشته باشند.»

مادرم سکوت کرد و به منظرهٔ بیرون قطار خیره شد. نمی‌دانستم به چی فکر می‌کرد. من هم بلند شدم و از پنجرهٔ قطار، به دشتهای وسیع و کوه‌های بلند، نگاه کردم. دلم برای رسیدن و دیدن شهرم پَر می‌زد. برای رسیدن به شهرم نه، برای رسیدن به شهرمان، خرمشهر.... ■

پایان

نهال انقلاب



دوستان خوب نهال؛ نقاشی‌های خوب و قشنگتان به دست ما رسید، خیلی متشکّریم.

* الف ـ از آران: حسین شکری آرانی، اصغر مسجدی آرانی، محمد سرگردان آرانی، عباس شکری آرانی ـ از آذرشهر: هادی جعفریان ـ از آزادشهر: سکینه کوه‌نشینی، رضا انصاری‌زاده، حسنعلی نوروزی. *ا ـ از اصفهان: فاتح نعمانی، محسن ملاکوچکی ـ از ارومیه: مهدی و معصومه خلیلی ـ از اهواز: حسین معرف‌زاده * ب ـ از بیرجند: فرامرز آرین‌پور ـ از بادرود: مریم زمانی ـ از بم: محسن تقوی‌زاده * ت ـ از تهران: حسن مطهر، حسن شاه بابا، جواد زارع، احمد یزدانی، محمد عزیزی ـ از تبریز: علیرضا سامع نصایح، لیلی نوین ـ از تنکابن: بشیر ذکریایی ـ از تربت جام: پریسا آثار جامی * خ ـ از خدابنده: علی فرهادی ـ * ر ـ از روستای نوکنده: لیلا بهرامی ـ از روستای ساربوک: عبدالله رئیسی ـ از روستای هرستان: سید موسی مجیدی ـ از روستای نصرآباد: عبدالله نکوتی.

دوستان خوب ـ نظرها و پیشنهادهای شما به همراه دیگر مطالبتان از قبیل: داستان، شعر، انتقاد و پیشنهاد و ... به دست ما رسید، متشکّریم.

* الف ـ از آران : محمد سرگردان آرانی، اصغر مسجدی آرانی * ت ـ از تهران: محمد عزیز * ر ـ از روستای ترکالکی : محمد وفاطمه حسین‌پور * ش ـ از شیروان: شادروز امانی * ک ـ از کاکی: محمد احمدی ـ از کازرون: جابر رئیسی ـ از کلیبر: فاطمه سلطانی * ن ـ از نور: خدیجه نیک‌نژاد، محسن اعلاء، فاطمه رستمی.
* ب ـ از بهشهر: معصومه حسنیان * ت ـ از تهران: وحید نوروزی فهیم، سجاد خواجه‌دهی * از تویسرکان: رضا غلامرضایی * خ ـ از خرّم‌آباد: بشیر ذکریائی * د ـ از دزفول: بهزاد AB ـ از دماوند: مینا علی‌محمّدی * ر ـ از روستای تیمورآباد: امیر دامنکشان ـ از روستای کاکی: یوسف احمدی ماندی ـ از روستای کولو: بعلی محمّد دهواری ـ از علی‌آباد کتول: ؟ شمس‌آبادی * ف ـ از فردوس: حسین آراسته * گ ـ از گلپایگان: میثم فراست * ک ـ از کامیاران: حمیدرضا فرهادی * م ـ از مشهد: اکبر حسین‌نژاد، علی مهدوی، علیرضا فلهریان ـ از مسجد سلیمان: رضا ایزدستا.